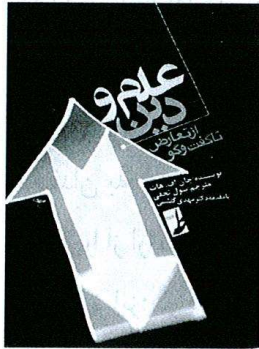


بررسی و نقد کتاب علم و دین از تعارض تا گفت‌وگو

مرتضی شیرودی



نام کتاب: کتاب علم و دین؛ از تعارض تا گفت‌وگو

نویسنده: جان اف. هات

ترجمه: بتول نجفی

سال چاپ: ۱۳۸۲

ناشر: کتاب طه

قطع: پالتویی

تعداد صفحات: ۳۶۰

معرفی کتاب و نویسنده

کتاب علم و دین؛ از تعارض تا گفت‌وگو (Science and Religion From Conflict to Conversation) توسط جان اف. هات (John F. Haught) نگاشته شده و از سوی بتول نجفی ترجمه و با مقدمه دکتر مهدی گلشنی منتشر گردیده است. ناشر کتاب، انتشارات کتاب طه در قم است و این کتاب، در ۱۹۹۵ میلادی (۱۳۷۴ شمسی) به رشته تحریر در آمده و در سال ۱۳۸۲ شمسی (۲۰۰۳ میلادی) در ایران ترجمه شده و به چاپ رسیده است. کتاب ۳۶۰ صفحه دارد و به استثنای مقدمات و مؤخرات، در یازده بخش تنظیم شده است. محمدحسین صبوری ویراستاری کتاب را به انجام رسانده و با رده بندی ۸ ع ۹/۲/۵۲ BPcc به بازار آمده است. دکتر جان اف. هات استاد ممتاز الهیات در دانشگاه جرج تاون آمریکا و مؤسس و رئیس مرکز مطالعات علم و دین دانشگاه جرج تاون است و در سال ۲۰۰۱ میلادی (۱۳۸۰ شمسی) موفق به دریافت جایزه کاریگان در علم و دین شده است. هات در ظرف ۳۰ سال گذشته کتاب‌هایی در حوزه‌های علم، کیهان‌شناسی، دین و محیط‌شناسی تألیف کرده است که از جمله آنها می‌توان به «پاسخ به ۱۰۱ سؤال درباره خداوند» و «تکامل و خدا پس از داروین: الهیات تکامل» اشاره کرد.

چکیده و خلاصه کتاب

کتاب علم و دین از تعارض تا گفت‌وگو نه مسئله زیر را برگزیده و هر یک از آنها را در چهار مکتب فکری تعارض، تمایز، تلاقی و تأیید بررسی نموده و مواضع آنها را چنان مطرح ساخته که گویی نمایندگان آنها حاضرند؛ زیرا به عنوان اول شخص با خواننده روبه‌رو می‌شود و استدلال خود را در این مقام ارائه می‌کند:

آیا دین، مخالف علم است؟

۱- تعارض: برخی از دانشمندان بر تضاد علم و دین اعتقاد دارند و برای اثبات این ادعا به مجازات گالیله توسط کلیسا و یا مخالفت دین با نظریه تکامل داروین اشاره می‌کنند. معتقدین به این تعارض، تنها شکاکان نیستند، بلکه بسیاری از مسیحیان نیز بر این باورند که کتاب مقدس علم واقعی رامی‌آموزد، و علم در صورت عدم مطابقت با کتاب مقدس، باید کنار گذاشته شود. گروه دیگری از معتقدان به تعارض دین و علم، دلیل این تعارض را آن می‌دانند که علم به دلیل تجزیه واقعیت‌ها، انسان را از ارزش‌های ابدی جدا کرده و با این‌کار معنای حقیقی جهان را می‌گیرد.

۲- تمایز: در کنار پیروان مکتب تعارض، برخی دیگر اعتقاد دارند که مسئولیت علم و دین چنان از یک‌دیگر مجزا است که هرگز نباید هیچ‌یک را با معیار دیگری سنجید، و مقایسه این دو با یک‌دیگر کاملاً بی‌محتوا و بی‌معنا است. در واقع، راه‌های آنها برای شناخت واقعیت، کاملاً مستقل است و چون علم و دین به یک حوزه واحد، تعلق ندارند، از این رو هیچ دلیلی وجود ندارد که آنها را در تعارض با هم بدانیم. علم با چگونگی رخداد حوادث سروکار دارد، و دین با چرایی آن. علم به علل می‌پردازد و دین به معنا.

۳- تلاقی: پیروان این کتب بر این باورند که ضمن آن‌که علم و دین از لحاظ زبانی و منطقی متمایزند، نمی‌توان آنها را به طور کامل مجزا دانست. این امر بر کسی پوشیده نیست که دین در تاریخ علم مؤثر بوده و هم‌چنین، کیهان‌شناسی علمی نیز بر الهیات بی‌تأثیر نبوده است، بنابراین جایز نیست که این دو را به طور کامل از یک‌دیگر جدا کنیم. این دلایل، علم و دین را در کنار هم جمع می‌کند بدون آن‌که ادغامی در آنها صورت بگیرد. مکتب تلاقی به جای اثبات وجود خدا از طریق علم، به تفسیر کشفیات علمی در چارچوب معنای دینی می‌پردازد، و راه‌هایی را ارائه می‌دهد که مطابق آن، شعور دینی با علم هماهنگ است و وضعیتی را ایجاد می‌کند که در آن، نتایج اکتشافات علمی جای دارد، بدون آن‌که اطلاعات تجربی تغییر کند.

۴- تأیید: نظریه تأیید نه تنها از کوشش علمی برای معنادار ساختن جهان به طور کامل حمایت می‌کند، بلکه آن را تقویت هم می‌کند. بسیاری از منتقدان، به مصیبت بار بودن علم در دنیای جدید اعتقاد دارند و ادعا می‌کنند که اگر علم نبود، جهان در معرض تهدیدهای هسته‌ای، یا آلودگی هوا و خاک و آب نبود. این امر گویای آن است که علم بدون ایمان نمی‌تواند رشد کند و از این رو، همواره دانشمندان به ایمان اتکا می‌کنند؛ ایمان به این که ورای این جهان جایگاهی است که اجزایش با جهان واقعی هماهنگ است و ذهن انسان این ظرفیت را دارد که دست کم بخشی از این جهان را درک کند. پس ایمان، به معنای یک اطمینان اساسی به معقولیت نامحدود واقعیت، مخالف علم نیست، بلکه سرچشمه واقعی آن نیز هست.

آیا علم، خدا را نفی می‌کند؟

۱- تعارض: شکاکان می‌گویند چگونه کسی که علم را جدی می‌گیرد، تصور وجود خدا را باور کردنی می‌داند. نماینده برجسته این دسته، استیون وینبرگ فیزیکدان است که می‌گوید: هرچه علم عمیق‌تر به سرشت اشیاء نگاه می‌کند، کمتر به نظر می‌رسد جهان نشانی از یک خدای علاقه‌مند را دربرداشته باشد. عرفا معتقدند تنها یک خداوند قادر است از ماده بی‌جان، حیاتی معجزه‌آسا بیافریند، اما طبق علم امروزی، راز حیات در مولکول و اتم‌های بی‌جان است. بر اساس پیشرفت‌های جدید در علم، برخی اطمینان حاصل کرده‌اند که پیدایش جهان از وجود خدا بی‌نیاز است و از این رو وینبرگ معتقد است که فیزیک در آستانه کشف نظریه نهایی برای توضیح قوانین بنیادی جهان است. او می‌افزاید: زمانی که با ابزار فیزیک به مطالعه طبیعت می‌پردازیم، چیزی جز این حقیقت که جهان کاملاً و آشکارا غیر شخصی، خنثی و بی‌محتواست، نمی‌یابیم.

۲- تمایز: در مقابل وینبرگ و هم‌اندیشانش، تمایزگران این مسئله را مطرح می‌کنند که علم‌مداری وجود خدا را نفی می‌کند نه علم و فیزیک آن قدر قدرت ندارد که دلایلی ارائه دهد تا به کمک آن مسئله وجود خدا حل شود. آنها اذعان دارند که مطالعه تاریخ انسان‌ها، تنازع برای آزادی و مواردی این چنین، در حوزه علم فیزیک قرار نمی‌گیرد و فیزیک قادر به پاسخ‌گویی آنها نخواهد بود، پس چرا باید متوقع بود که مسئله عدم وجود خدا به سبب این علم به اثبات برسد. در واقع، علم‌مداری هم‌بستگی نزدیکی با مجموعه‌ای از اعتقادات دارد که به مادی‌گرایی علمی موسوم است و آن این است که تمام واقعیت از جمله حیات و ذهن، قابل تحویل به ماده بی‌جان است، و رؤیای مقدسشان این است که دیر یا زود تمام واقعیت براساس علوم پایه (فیزیک و شیمی و...) به طور کامل قابل فهم

خواهد شد. اما آیا ادعاهای علم‌مداری خود آزمون‌ناپذیر و ابطال‌ناپذیر نیست؟ به علاوه، چه کسی می‌تواند مدعی شود که ادعاهای دینی به اندازه ادعاهای علمی ریشه در تجربه ندارند؟

۳- تلاقی: در این میان، مکتب تلاقی نیز مسایلی را مطرح می‌کند، از جمله: دین می‌گوید خداوندی هست که همواره به وعده‌های خود وفادار است، اما آیا الهیات نباید به کشفیات جهان نظر کند و به آنها معنا دهد؟ از آن‌جا که سنت‌های دینی ما مدت‌ها پیش از آن که علم چنین پیشرفتی داشته باشد، ظهور کرده است، پس می‌توان این انتظار را داشت که علم معاصر مستلزم اصلاح تصویری باشد که دین از خدا به ما داده است؛ یعنی الهیات امروز اگر بخواهد درباره وجود خدای شخصی صحبت کند، باید با زبان علم معاصر هماهنگ باشد؛ بنابراین الهیات باید جهت هماهنگی با آخرین پیشرفت‌ها در کیهان‌شناسی، فعالانه تلاش کند و البته طبق کشفیات جدید، فیزیک نوین به خوبی با این اعتقاد دینی که جهان از یک عشق الهی متعالی نشئت می‌گیرد، هماهنگ است.

۴- تأیید: مکتب تأیید اذعان دارد که عقیده به خدای شخصی نه تنها مخالف علم نیست بلکه به طور قاطع از آن حمایت می‌کند. آنها موافق‌اند که دین نمی‌تواند مقبولیت یک نظریه علمی را افزایش یا کاهش دهد، اما این بدان معنا نیست که دین هیچ ارتباطی با علم ندارد. افزون بر آن، اعتقاد آنها بر این است که ایمان به یک خدای شخصی به درک واقعیت علمی کمک می‌کند. آنها می‌گویند: اطمینان‌پذیری از طبیعت در یک پای‌بندی متعالی ریشه دارد. خداباوری اعتقاد دارد که اگر قرار است مبنای محکمی برای اعتمادشان وجود داشته باشد آن مبنا باید دست‌کم خصوصیات شخصی را که قادر به قول دادن است داشته باشد. بنابراین، دین با ایمانی که زیربنای علم قرار دارد، مخالف نیست. بر عکس، دین می‌تواند ایمان یا اعتقاد به واقعیت را که علم برای ارائه کشف جهان به آن نیازمند است، زنده کند و سرانجام این استدلال را ارائه نماید که توحید ادیان خداباور مطلوب‌ترین زمینه را برای شکوفایی علم فراهم کرده است.

آیا تکامل، وجود خدا را رد می‌کند؟

۱- تعارض: برای برخی از دانشمندان، تکامل به این معنا است که جهان اساساً غیر شخصی و بدون خداست. به بیان دیگر، سه ویژگی تصادف، تنازع و انتخاب موجود در جهان هستی با هرگونه ایده قابل تصور از قدرت، شکوه و تدبیر الهی در تعارض‌اند و از این رو ما به سختی می‌توانیم بفهمیم چگونه یک شخص تحصیل کرده می‌تواند هنوز به خدا اعتقاد داشته باشد. پیشروان این مکتب معتقدند که اگر سؤال اصلی از کتاب مقدس، کنجکاوی علمی درباره مبدأ حیات باشد، به طور قطع به

مقاصد واقعی آن نمی‌رسند؛ چون الفاظ کتاب مقدس که در زمان قبل از علم تدوین یا آفریده شده عاری از اصطلاحات امروزی است و مقصود اصلی آن نمی‌تواند در سایه اصطلاحات قرن بیستم روشن شود. نامبرگر در این باره می‌گوید: «امیدواریم که علم را از زندانی شدن توسط انواع ایدئولوژی‌ها آزاد کنیم و بپذیریم که تکامل هیچ تجربه‌ای از خدا به ما نمی‌دهد، و خداآوری هم هیچ چیزی به تکامل اضافه نمی‌کند».

۲- تمایز: علم و دین راه‌های متفاوتی برای نظر کردن به جهان‌اند، از این رو نمی‌توانند به طور معناداری با هم رقابت کنند. این بدان معنا است که تکامل به عنوان یک نظریه علمی کوچک‌ترین تهدیدی برای دین ندارد. ماده‌گرایان علمی درباره تکامل چنان می‌نویسند که گویی این نظریه، در اساس با خداآوری در تضاد است، اما آنها در انجام این کار از پیش فرض‌های یک فرهنگ روشن‌فکرانه سکولاریستی جانب‌داری می‌کنند. به هر حال، ادعای تمایز گرایان در باب تکامل این است که انسان‌ها نمی‌توانند چستی حقیقت‌نهایی را با تعمیق صرف در قوانین و حوادث طبیعی دریابند. در حقیقت، طبیعت خود شاهدهی له یا علیه خداوند فراهم نمی‌آورد بلکه با رمز‌گشایی کم‌مایه علمی از جهان طبیعت به سختی می‌توانیم درباره امر مهمی چون حقیقت خداوند حکم کنیم. بنابراین ما در رویارویی با نظریه تکاملی نه نگران می‌شویم نه دلگرم.

۳- تلاقی: مطابقت این سنت دینی که خداوند به خیر دنیا می‌اندیشد، پس باید اجازه داده شود که جهان چیزی غیر از خدا باشد، حتی اگر وجود جهان به طور ضروری از خدا ناشی شده باشد، باید تا حدودی از آزادی یا استقلال برخوردار باشد. اگر جهان به نحوی، به خود متکی نبود، چیزی بیش از امتداد وجود خدا نمی‌بود، از این رو خود یک جهان نمی‌بود. اگر از منظر واقعاً خداآورانه نظر کنیم، باید جایی برای عدم قطعیت، یعنی فقدان جبر مستقیم الهی، در جهان وجود داشته باشد، اما اگر واقعیت بی‌نظمی در تکامل را به عنوان نمونه‌ای از عدم قطعیت ضروری تعبیر کنیم، لازمه آن جهانی است که با خداوندی که به خیر آن اهمیت می‌دهد در ارتباط است. از زاویه دیگر می‌توان گفت: تکامل اقتضا نمی‌کند که ما ایده خدا را رها کنیم بلکه از ما می‌خواهد درباره خدا به شکلی تازه فکر کنیم. چنین اقتضایی یک چیز تازه در تاریخ دین نیست؛ چون هر عصری با بحران‌های بی‌سابقه‌ای روبه‌رو می‌شود که ممکن است تغییرات اساسی در شناخت آن عصر از واقعیت‌نهایی ایجاد کند.

۴- تأیید: ایمان دینی بخش عمده‌ای از زمینه اصلی‌ای را که ایده‌های داروینی در وهله اول در آن ریشه پیدا کرده است فراهم می‌کند. برخی مطالعات اخیر آشکار می‌سازد که خداآوری به صورت

بنیادین تفکر تکاملی را تأیید می‌کند. باید اعتراف کرد که نظریه تکاملی به سختی می‌توانست بیرون از یک زمینه فرهنگی که از فهم کتاب مقدس از خدا و تصویر وابسته بدان در مورد ماهیت زمان حاصل می‌شود شکوفا گردد. راهی عمیق‌تر هم وجود دارد که در آن ایمان به خدا، عقیده به تکامل را شکوفا می‌سازد و آن این که هر جهانی که مرتبط با عشق پایان‌ناپذیر خداست، باید یک جهان متحول باشد؛ زیرا اگر خدا، عشق نامحدود خود را نثار جهان کند، جهان محدود به هیچ وجه نمی‌تواند این فیض سخاوتمندانه نامحدود را یک‌باره دریافت کند. در نتیجه افاضه عشق ایثارگرانه خداوند است که جهان به یک مسیر خود تعالی یا همان تکامل می‌افتد.

آیا حیات، قابل تحویل به شیمی است؟

۱- تعارض: علم بر این مبتنی است که هر واقعیتی که با آن روبه‌رو هستیم، هر اندازه اسرارآمیز باشد، باز می‌تواند در نهایت، به اجزای سازنده و فرآیندهایی که می‌توانند به طور کامل بر حسب علوم بنیادی‌تر توضیح داده شوند، تجزیه شود. در واقع، هیچ حوزه‌ای خارج از محدوده آزمون علمی وجود ندارد. ما می‌توانیم به شایستگی، یک تبیین ماده‌گرایانه ناب، نه تنها از حیات و ذهن، بلکه هم‌چنین از اخلاق و دین، فراهم کنیم؛ یعنی این که یک سلسله مراتب علمی قابل فهم و درک در آرایش اشیاء در جهان مادی وجود دارد؛ اما نمی‌توانیم این نظر را بپذیریم که در سطوح بالاتر، اصول مشخصی در کارند که ما نمی‌توانیم آنها را بر حسب مؤلفه‌های علم شیمی و فیزیک موجود در سطوح پایین‌تر بفهمیم.

تحویل‌پذیری کامل حیات به فرآیندهای مادی، به طور قاطع، در قرن حاضر پذیرفته و تثبیت شده است؛ در نهایت، تنها یک سطح از واقعیت وجود دارد و آن سطح، کاملاً در معرض درک علمی ما قرار دارد. بنابراین، علم هیچ شاهدی بر وجود یک معنای متمایز، فراگیر و متعالی برای جهان یا هیچ علت غیر مادی در تکامل حیات و ذهن فراهم نمی‌کند.

۲- تمایز: وضوح و موجز بودن توضیح علم تحویل‌گرا، برای تمایل عمیق انسان به یافتن ساده‌ترین توضیح ممکن برای پدیده‌های پیچیده، خوشایند است. علم کاملاً اشیاء را تجزیه می‌کند. این یک روش علمی مناسب برای تحلیل پدیده‌های پیچیده و جست‌وجوی ساده‌ترین توضیح ممکن برای آنها است. در عمق تحویل‌گرایی، به طور دقیق یک باور اثبات نشده و اثبات‌ناپذیر وجود دارد که می‌گوید تنها راه معتبر برای فهم اشیایی به پیچیدگی حیات و ذهن، آن است که اجزای شیمیایی و فیزیکی آنها را مشخص کنیم. پس در این وضعیت، تعارض میان علم و دین به وجود

نمی‌آید، بلکه بین دو نظام اعتقادی تعارض پدید می‌آید. به عبارت دیگر، تحویل‌گرایی علم نیست، بلکه چیزی شبیه به یک دین است و یک چارچوب فراگیر و انعطاف‌پذیر ارایه می‌کند که بر اساس آن، همه چیزهای دیگر قابل فهم می‌شوند. به بیان دیگر، فرض اساسی تحویل‌گرایی این است که ذهن علمی، یک موضع ممتاز خاص دارد که وسیله‌ای برای شناخت نهایی بقیه جهان است، ولی قادر به فهم روح نیست؛ یعنی اصل سلسله مراتبی بودن به ما می‌آموزد که یک سطح بالاتر می‌تواند سطح پایین‌تر را درک کند، اما سطح پایین‌تر نمی‌تواند بالاتر را درک نماید. بنابراین، علم هرگز قادر نخواهد بود که یک واقعیت عرفانی یا تقدس حیات یا وجود روح را حل کند. ما در عبادت و واقعیت روح را تجربه می‌کنیم. وجود خدا هرگز نمی‌تواند هوشیارانه و بدون تسلیم شدن متواضعانه روح در دعا، تجربه شود. به دست آوردن درکی واضح از حضور خداوند، توسط علم شیمی یا فیزیک نه ممکن است و نه یک هدف مطلوب می‌باشد.

۳- تلاقی: مدل سلسله مراتبی، این حقیقت مهم را بیان می‌کند که بعضی از ابعاد واقعیت جامع‌تر از بعضی دیگرند، پس حیات به طور واضح با ارزش‌تر از ماده بی‌جان است و شعور انسانی ذاتاً مهم‌تر از زندگی گیاه یا احساس یک حیوان است. بنابراین، گرچه ممکن است ما بخواهیم ایستادگی سرسختانه سلسله مراتب قدیمی را درهم شکنیم، ولی الهیات هنوز احتیاج دارد که به درستی در این مقوله بیندیشد. به بیان دیگر، زیست‌شناسان به طور تلویحی با بعدی از واقعیت سروکار دارند که به طور کامل در دسترس شیمی و فیزیک نیست. این بعد، فقط نوعی شناخت شخصی از زیست‌شناسی فراهم می‌آورد. حقیقت این است که هر سطحی متکی بر سطوحی است که در ذیل آن قرار دارد و مجبور است در دایره محدودیت‌هایی که سطوح پایین‌تر مشخص می‌کند، عمل نماید؛ بنابراین نمی‌توان آن را به صورت کافی با تحلیل سطوح پایین‌تر فهمید. الهیات امروزه باید به طور جدی، رابطه نزدیک میان شیمی، حیات و ذهن را، که علم امروز موفق به کشف آن شده، جدی بگیرد.

۴- تأیید: دین در تمایل به رسیدن به عمقی که پایین‌تر از سطح اشیاء قرار دارد، با علم شریک است. هنوز یک ویژگی اصلی شعور دینی، جست‌وجو برای سادگی و یگانگی است که بر همه انشعابات ناشی از عبادات خدایان و ارزش‌های متمایز سلطه دارد. البته تحویل‌گرایی، به عنوان یک نظام اعتقادی، دشمن دین عرفانی است، اما جست‌وجو برای سادگی و یگانگی چنین نیست. تحویل‌گرایی اعلام می‌کند که هر چیزی قابل تحویل به فرآیندها و تعاملات مادی است؛ زیرا اینها از طریق تحلیل علمی قابل شناخت می‌باشند. یک بینش واقعاً دینی با اشاره به عمق بی‌نهایت و

ژرفای وحدتی که فراتر از لوازم ماده‌گرایی علمی است، ماده را از این که به عنوان واقعیت نهایی عمل کند آزاد می‌کند و علم را از کار شاق و وحشتناک عمل کردن به عنوان بدیل دین نجات می‌دهد.

آیا جهان هدف دارد؟

۱- تعارض: ملاک اصلی برای علم واقعی فاصله آن از امور و توضیحات غایت‌گرایانه و غایت‌انگارانه است؛ از این رو کیهان‌شناسان امروزی برخلاف ارسطویان و متکلمان وقتی از همکارانشان حتی به اشاره می‌شنوند که ممکن است نوعی عامل مؤثر هدف دار جهان را شکل داده است شگف زده می‌شوند. ارنست میر، زیست‌شناس دانشگاه هاروارد، هیچ‌گونه مکانیسم غایت‌گرایانه حتی در ارگانیسم زنده نیافته است و بنابراین، هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای برای اندیشیدن درباره هدف کیهانی نمی‌بیند. در این دیدگاه گفته می‌شود هیچ‌گرایش کیهانی مشاهده نمی‌شود تا بتوانیم آن را تعمیم دهیم و به سرنوشت هدف‌دار برای جهان برسیم؛ از این رو باید به سراغ واقعیات رفت و از حدس‌های نسنجیده درباره معنای کل جهان پرهیز کرد. برای ما تنها علم راهنمای معتبر به حقیقت است و از آن جا که تاکنون در یافتن شاهی بر وجود هدف کیهانی اندک موفقیتی نداشته‌ایم باید نتیجه بگیریم که کاملاً نامحتمل است که چنین چیزی در کار باشد.

۲- تمایز: ره‌یافت تمایزگرایان آن است که الهیات خلقت را چنان از کیهان‌شناسی علمی جدا کنیم که هیچ فرصتی برای برخورد با آنها نباشد. این عقیده که جهان صرفاً یک سیستم فیزیکی است یا این که صرفاً به وسیله فرایندهای مادی و میکائیکی پیش می‌رود، از علم نشئت نمی‌گیرد بلکه نتیجه عقایدی است که آنها را علم‌مداری، ماده‌گرایی و تحویل‌گرایی نامیده‌اند و با غایت‌گرایی تعارض دارند نه با خود علم. واقعیت آن است که علم باید در مورد هدف کیهانی ساکت باشد؛ زیرا این وظیفه دین است که با مسئله هدف سروکار داشته باشد؛ یعنی ما فقط از طریق نوعی ارتباط با کل اموری که مشخصه ایمان دینی می‌باشند به معناداری نهایی این جهان و به هدف‌داری آن پی می‌بریم و نباید توقع داشته باشیم که حضور آن هدف و معنا را به وسیله تحقیق علمی درک کنیم.

۳- تلاقی: ما نمی‌توانیم یک یا چند عقیده دینی را از روبه‌رو شدن با چالش‌های جدیدی که از علم بر می‌خیزد حفظ کنیم. بنابراین بر خلاف تمایزگرایان، ما هیچ تمایلی نداریم که پرسش‌های مربوط به هدف کیهانی را که از عقاید جدید برمی‌خیزد نادیده انگاریم. علم حتی در خالص‌ترین صورت بندی‌های خود هنوز پرسش‌هایی را درباره غایت کیهانی مطرح می‌کند که الهیات باید به آنها بپردازد. به بیان دیگر، این حقیقت که جهان اساساً وجود دارد، کیهان‌شناسی امروز را بسیار تقویت

کرده است و چون اعتقاد به خلقت جهان، از احساس حیرت در مقابل راز وجود جدایی‌ناپذیر است، متألّهان نمی‌توانند نسبت به تحولات علمی جدید بی‌تفاوت باشند. واقعه خلقت الهی درون ما، زیر پای ما، پشت سر ما و در پیش روی ما ادامه دارد. در نهایت، باید توجه نماییم که کاوش علمی در باب آغاز جهان از جست‌وجوی تقریباً عام دین برای مبادی، جدایی‌ناپذیر است.

۴- تأیید: سکوت در دین ضروری است تا از عدم کفایت تمامی پاسخ‌های ما به سئوالات بزرگ حیات حکایت کند. سکوت دین، ما را برحذر می‌دارد که به شکلی واضح و متمایز هدف جهان را بیان نماییم. پس به این معنا، دین بی‌میلی علم به صحبت درباره هدف را تأیید می‌کند. هم‌چنین خودداری علم از ورود به مسئله غایت‌اندیشی با تمایل دینی به خاموش بودن در مورد موضوعاتی که نزد ما بسیار بزرگ‌اند، سازگار است. به این معنا، علم در محدود ساختن ما به قلمروی خاص خودمان و بازداشتن ما از پرواز به جاهایی که نمی‌توانیم چیزی درباره آنها بدانیم با عمیق‌ترین عناصر دین همکاری می‌کند. یک اعتقاد خدامحورانه به ما اجازه می‌دهد تا به راحتی کار علمی را دنبال کنیم؛ زیرا به ما می‌آموزد که نیازی نیست مسایل بزرگی چون هدف کیهانی را مایه دل‌مشغولی خود سازیم.

آیا ما به این‌جا تعلق داریم، جهان واحد است و آیا جهان و انسان صاحب شعورند؟

۱- تعارض: برخی معتقدند جهان فعلی تنها جهانی است که همیشه وجود داشته است؛ زیرا تردیدی نیست که شرایط فیزیکی و دیگر شرایط اولیه این جهان با دقتی بسیار برای تکامل موجودات زنده و ذی‌شعور مناسب است. آنها می‌گویند ما باید بپذیریم که اگر این شرایط متفاوت می‌بود به طور قطع این‌جا نمی‌بودیم. آنها معتقدند وجود جهان دیگری غیر از این جهان دارای شعور به لحاظ فیزیکی ممکن نیست. آنها خود را مجبور نمی‌دانند فرضیه وجود یک عامل مؤثر فوق طبیعی را در پی جهان حاضر در کار بیاروند. وجود ما در این جهان مشتمل بر شعور را می‌توان به بهترین وجه به صورت نتیجه‌ای از یک فرایند آزمایش و خطای فوق‌العاده طولانی و وسیع، اما بی‌هدف توضیح داد. حتی در صورت وجود بی‌نهایت جهان، ضرورت مطلق برای به وجود آمدن شعور در کار نیست.

۲- تمایز: ما چاره‌ای نداریم جز آن‌که بپذیریم نظریه‌پردازی در باب جهان‌های متعدد و شاید بی‌شمار، هیچ ارتباطی با علم ندارد، بلکه آن، بیشتر کوششی است خطرناک که از سوی یک نظام اعتقادی ماده‌گرا صورت می‌پذیرد، تا خود را چنان با علم درآمیخته و متفق سازد که مقبولیت هر

تفسیر دینی غیر مادی از جهان را کاهش دهد. در آن زمان که جهان را ابدی و ضروری می‌پنداشتند، چنین اعتقادی کاملاً با کیهان‌شناسی سازگار بود. در واقع ایمان به ما می‌گوید واقعاً متعلق به این دنیا نیستیم بلکه جایگاه ما جای دیگری است و اگر به کلیه متون دینی نظر بیفکنیم آنها به ما می‌آموزد که باید موقعیت خود را هم‌چون زائران یک سرزمین بیگانه تلقی کنیم.

۳- تلاقی: تمایزگرایان به همان‌گونه افتراق جدایی میان شعور و کیهان معتقدند که در علم مداری می‌یابیم. آنها تأثیر خداوند در حوزه آزادی شخصی و شخصیت و نیز در تاریخ انسانی را می‌پذیرند، اما این امکان را که خداوند با کل طبیعت ارتباط نزدیک دارد یا اینکه انسان‌ها خود به طور پرهیزناپذیری به جهان وابسته‌اند، نادیده می‌گیرند. اگرچه فرضیه تصادف و حیات‌گرایی با یک‌دیگر قابل جمع نیستند، اما در این مسئله مشترک‌اند که ماده فاقد شعور است. اگر معنایی فراگیر برای جهان وجود دارد، آن معنا فراتر از آن است که علم به تنهایی بتواند آن را درک نماید. ما از ظهور این معنا در زیست‌شناسی و کیهان‌شناسی خوشحالیم که جهان به هیچ وجه، دشمن شعور نیست.

۴- تأیید: رویکرد تأیید نه تنها به دنبال راه‌هایی است که در آنها دین بتواند با نظرات علمی هماهنگ باشد، بلکه در پی آن است که چگونه ممکن است دین از کار علمی حمایت کند. از یک دیدگاه کلامی، این ایده که ممکن است تعداد زیادی جهان در کار باشد، کاملاً با ایده خدا سازگار است. با در نظر گرفتن لطف فوق‌العاده‌ای که دین به خالق نسبت می‌دهد، خداوند می‌تواند تعداد زیادی از جهان‌ها را به وجود آورد. وقتی دانشمندان احساس خود را نسبت به امکان وجود تعداد زیادی جهان یا اعصار جهانی بیان می‌کنند، تأمل در چنین سطح عظیمی که گاه به نامتناهی می‌گراید آن گونه که بعضی از متألّهان و شکاکان اعتقاد دارند، با حساسیت دینی در تضاد نیست. گرچه جهان فیزیکی متناهی است، اما اندازه غیرقابل تصور آن و امکان تکثیر انشعابات یا اعصار آن یک استعاره دینی زنده در مورد نامتناهی بودن خداوند است. در واقع می‌توانیم بگوییم او خواستار زیاد کردن زیبایی کیهانی است.

چرا در طبیعت پیچیدگی یافت می‌شود؟

۱- تعارض: متألّهان طبیعی دست خدا را در پس نظم غریب و جاذبه‌های غریبی می‌بینند که هم اکنون علم، در فرآیندهای ظاهراً دارای آشوب کشف می‌کند، اما کسانی که از لحاظ عقلی، با شک‌گرایی علمی مانوس‌ترند، در تأکید علمی جدید بر روی آشوب و پیچیدگی، چیزی که ما را به دین رهنمون شود، نمی‌یابند. در واقع، وضعیت از نظر شکاکان از این قرار است که ماده ذاتاً به خود

سازمان می‌دهد، پس نیازی به طراح فوق طبیعی خارجی نیست تا بر آشوب طبیعت مهر نظم بزند. آشوب خود به خود منجر به نظم می‌شود و طبیعت، کورکورانه سیستم‌هایی را برمی‌گزیند که از بیشترین تطبیق پذیری برخوردارند. خود سازمان‌دهی، یک خاصیت تقلیل‌ناپذیر ماده است، از این رو پدیده پیچیدگی سازمان‌یافته به توضیحی ورای خود نیاز ندارد.

۲- تمایز: این واقعیت که ماده خود را سازمان می‌دهد یا این که نظم به طور خود به خود از آشوب ناشی می‌شود دیدگاه کلامی ما را مختل نمی‌کند. در حقیقت این که ماده ذاتاً خود را تنظیم می‌کند به ما دلیل کافی را می‌دهد تا خدای سطحی مورد نظر متکلمان طبیعی را که می‌کوشند او را از طریق الهیات فیزیکی در خلأهای جهل انسانی بگنجانند، طرد کنیم. به بیان دیگر، الهیات طبیعی، صناعی را می‌سازد تا نظم پیچیده موجود در طبیعت را توضیح دهد. بنابراین شکاکان با کنار گذاشتن هر صانع فوق طبیعی که برای حاکم نمودن نظم بر بی‌نظمی مداخله می‌نماید، به الهیات ما خدمت بزرگی کرده‌اند. آنها برای ما مسیری را ساخته‌اند که هر جا لازم باشد، در ارتباط با آزادی انسان و جست‌وجوی معنا و نه صرفاً برای ارضای حس کنجکاوی علمی خود، درباره خدا صحبت کنیم.

۳- تلاقی: پرسشی که امروزه از سوی دانشمندان مطرح می‌شود که چرا در جهان پیچیدگی وجود دارد از این پرسش کلامی که چرا چیزی وجود دارد فاصله ناچیزی دارد؛ بنابراین، علوم جدید نمی‌توانند به راحتی، همان‌گونه که انتزاعات اتمی و مکانیکی فیزیک کلاسیک می‌توانست، از پرسش‌های دینی جدا شوند. علم چیزهای جالب و تازه‌ای درباره وجوه نظم کیهانی به ما می‌آموزد، اما به تنهایی نمی‌تواند واقعیت عریان طراحی را توضیح دهد. درست است که علم طرح‌های پیچیده‌ای را کشف می‌کند که قبلاً به آنها توجه نکرده بود، اما آیا دانشمندان می‌توانند این پرسش بسیار عمیق را مطرح سازند که چرا طراحی و پیچیدگی در طبیعت وجود دارد؟ از این رو آن چه علم جدید درباره آشوب و پیچیدگی، به الهیات پیشنهاد می‌کند، این است که شهود دینی غلبه نظم بر بی‌نظمی، یک احساس معقول است.

۴- تأیید: آن چه در مورد آشوب و پیچیدگی، بسیار چشم‌گیر است، استعداد طبیعت برای خودسازمان‌دهی است. علم، پیچیدگی طبیعت را در تمام سطوح، فعال و خودآفرین می‌بیند. واقعاً جهان خود سازمان‌دهنده به ما اجازه می‌دهد تفکری را درباره خدا مطرح کنیم که مدت‌های طولانی در دین حاضر بوده ولی برای مدتی بسیار طولانی کنار گذاشته شده و آن این که خداوند نه تنها بی‌نهایت مهربان، بلکه بی‌نهایت متواضع نیز می‌باشد؛ زیرا جهان خود سازمان‌دهنده، امکان هستی می‌یابد؛ یعنی ما با استفاده از ایده‌های آشوب و پیچیدگی، هنوز می‌توانیم معتقد باشیم

که جهان کاملاً بر حضور خالق ایثارگر متکی است و نسبت به او حساس است. خلق مدام جهان کاری تعاونی است که خود سازمان‌دهی دینامیک آن در نهایت، در اثر عشق خداوند میسر گشته است.

آیا جهان مخلوق است؟

۱- تعارض: شکاکان علمی به چیزی فراتر از فیزیک بزرگ نیاز دارند تا به ایمان دینی رهنمون شوند؛ زیرا به طور کلی این امر را بدیهی نمی‌دانند که جهان صرفاً به واسطه این که مبدأی داشته، خالق داشته باشد. در واقع، نظریه کوانتوم امکان این را که جهان از عدم به وجود آمده باشد، فراهم می‌کند. طبق نظریه فیزیک کوانتوم، جهان زمانی به اندازه یک ذره اتمی بود و چنین ذره‌ای نیاز به علت ندارد بلکه ذرات موسوم به ذرات مجازی خود به خود به وجود می‌آیند، پس چرا جهان اولیه که اندازه ذره اتمی بود نتواند به همین طریق و بدون هیچ‌گونه علتی به وجود آمده باشد؟

۲- تمایز: کار علم این نیست که با پرسش‌های بنیادی سر و کار داشته باشد و بخواهد یا نتواند به آنها پاسخ دهد؛ پس نظریه فیزیک انفجار بزرگ نمی‌تواند به ما بگوید که خلقت به چه معنایی است. نظریه‌های مربوط به انفجار بزرگ برای ما نظریه‌های علمی هیجان‌انگیزی در مورد تولد جهان فعلی فراهم می‌کنند اما آموزه خلقت درباره چیزی مهم‌تر است. کیهان‌شناسان به دنبال یک علت اولیه هستند و ما اعتراضی نسبت به آن نداریم، اما الهیات خلقت چندان به آغازهای زمانی مربوط نمی‌شوند؛ یعنی از لحاظ الهیات ضرورت ندارد که جهان حتی آغازی داشته باشد؛ زیرا جهان چه در زمان شروع شده باشد و چه نشده باشد از لحاظ دینی به شالوده‌ای متعال نیاز دارد که وجود آن را پاسداری کند.

۳- تلاقی: تلاقی‌اندیشان می‌گویند: ما قبول داریم که الهیات فیزیکی، الهیات را در دنیای عقلی تا حدودی مستأصل ساخته است اما مصون ساختن کامل الهیات در مقابل آن چه در علم می‌گذرد برای انسجام فکری آن ضرر کمتری ندارد. الهیات جز آن که چون یک کیهان‌شناس به تفکر در باب خدا بپردازد چاره‌ای ندارد. امروزه وقتی متألّهان از رابطه خدا با جهان سخن می‌گویند باید نظریه انفجار بزرگ و سایر چیزهایی را نیز که نسبیّت و فیزیک کوانتومی درباره جهان می‌گویند، در نظر داشته باشند. هر چند ما تمایل نداریم اعتقاد خود به خلقت جهان را به طور مستقیم بر نظریه‌های علمی مبتنی سازیم اما تأمل ما در این باره به این معنا نیست که کیهان‌شناسی انفجار بزرگ از منظر کلامی نامربوط است.

۴- تأیید: ایمان به خلقت نه تنها با علم سازگار است بلکه از نظر ماهیت، تأییدکننده آن نیز می‌باشد. در واقع، دانشمندان همیشه آگاه نیستند که آموزه دینی خلقت چگونه از لحاظ تاریخی و منطقی به طور چشم‌گیری به توسعه رشته آنها کمک کرده است. به عبارتی صریح‌تر، این ایده کلامی که جهان خلق شده است به علم تجربی اهمیتی می‌دهد که دیگر راه‌های نظر کردن به جهان فاقد آن است. برای فهم این نکته، می‌توان تصور نمود که جهان طبیعی به طور ابدی و ضروری وجود دارد. این ضرورت عام، به نوبه خود مستلزم این است که هر شیء جزئی نیز در جهان ضرورتاً به گونه‌ای باشد که هست و نمی‌توانسته غیر این باشد. اگر ما در چنین جهانی زندگی می‌کردیم در این صورت علم تجربی اساساً بی‌ربط می‌بود.

آیا دین مسئول بحران‌های محیط زیست است؟

۱- تعارض: شک‌گرایی علمی بر آن است که دین، در بهترین وضعیت، یک انحراف غیرضروری و در بدترین حالت، مانعی جدی در مسیر یک دغدغه زیست محیطی سالم است. این که ما برای جهان خاکی هیچ‌گونه هدف نهایی نمی‌بینیم، نباید بدان معنا باشد که زیستگاه زمینی ما شایسته مراقبت ما نیست. در واقع ناسازگاری یا بی‌تفاوتی دین نسبت به جهان، این زمین‌گران‌ها را در نظر ما بی‌اعتبار می‌کند. دین به خاطر جهت‌گیری به سوی جهان فوق طبیعی، و درست به دلیل این واقعیت، برای حیات بر روی این سیاره ارزش بسیار کمی قایل است. دین به اندازه نفوذ وهم‌انگیز و اسرارآمیزی که در بین مردم دارد نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند مکمل نهضت زیست محیطی شود. دین به اندازه‌ای که دغدغه جهان دیگر را دارد برای این جهان دغدغه ندارد.

۲- تمایز: این وسوسه وجود دارد که تمام شرور محیط زیست را به یک علت، یعنی دین، نسبت دهیم، در حالی که ترک عامل دین است که به ما اجازه می‌دهد نظام زیستی زمین را نابود کنیم. پس ما این نظر را که دین علت مشکلات محیط زیست است، بسیار ناچیز می‌دانیم. ما نیاز داریم علم را با تمامی انواع فرض‌ها، خواه دینی و خواه غیردینی، به دقت مقایسه کنیم. این بدان معناست که باید در ارزش زیست محیطی اتحادی که شکاکان علمی، به صورت غیر نقادانه، بین علم از یک سو و ماده‌گرایی از سوی دیگر به وجود آورده‌اند، تردید کنیم و دغدغه‌های دینی را جای‌گزین آن نماییم و یا این که برای این منظور مبنایی بس محکم‌تر را می‌توان شریک کرد و آن احساس دینی است که هر چیز زمینی را در نهایت در امر ابدی سهیم می‌سازد.

۳- تلاقی: ما مدعی هستیم که علم در تفکرمان در مورد موضوعات دینی تغییر قابل توجهی

ایجاد کرده ولی ایده دینی هم‌چنان معتقد است. پذیرش جهان به معنای آن است که باید بی‌قراری ذاتی آن را نیز پذیرفت؛ یعنی دین‌داران قانع شده‌اند که در این ماجرای کیهانی، هم اقتضائات زیست محیطی وجود دارد و هم ملزومات کلامی؛ از این رو اگر آن چیزی را که دین می‌کوشد ما را به آن وادارد، بپذیریم، مجبور نیستیم خود را از طبیعت جدا سازیم و جهان را ترک کنیم تا بتوانیم به دین عمل کنیم. در واقع حتی ممکن است مجاز باشیم بگوییم ماجراجویی جهان ریشه بی‌قراری دینی ما است. چیزی که ایده‌های علمی جدید، از لحاظ کلامی، متضمن آن‌اند، این است که دیگر نمی‌توانیم نگرانی‌مان را درباره سرنوشت خود از نگرانی‌مان درباره کل جهان جدا کنیم. کیهان اساساً مرتبط با انسانیت ماست. اگر طبیعت واقعاً توید دهنده است، پس به همان دلیل مراقبت ما را می‌طلاند. در ضمن لازم است که به آینده جهان امیدوار باشیم تا شوق مراقبت از سلامت طبیعت را در ما زنده کند. البته امید صادقانه به سعادت کیهانی نهایی، ما را از اتکای نسنجیده به طبیعت و این‌که آن قادر به ارضای عمیق‌ترین آرزوهای ماست، آزاد می‌کند.

۴- تأیید: دین در هسته خود متضمن یک نگرانی زیست محیطی است، هم در دنیای وابسته به کتاب مقدس و هم در خارج آن. حتی صرف نظر از وحی، ادیان خدا‌باور قبول دارند که راز خدا‌باوری در زیبایی و تنوع طبیعت بروز می‌کند. در واقع ادیان نمی‌توانند صرف نظر از غنا و تنوع موجود در طبیعت، چیز زیادی درباره خدا بگویند. این که جهان طبیعی در واقع تجمع نمادینی از خداست، به طبیعت، سرشتی قدسی می‌دهد که تمایلات تخریبی ما را عقیم می‌سازد. دین ما را به لذت بردن و پرورش ارتباطمان با جهان طبیعی تشویق می‌کند. آیین‌گرایی اقتضا دارد که هیچ تصمیم شخصی نگیریم، بدون آن‌که به تأثیر احتمالی آن بر جامعه ساکنان زمین برای تمام نسل‌های بعد، توجه کنیم. بنابراین، بحران زیست‌محیطی با فقدان یک درک صحیح از معنای دینی، مرتبط است.

نقد و بررسی

بر کتاب هات، نقدهای بسیاری وارد است ولی با اشاره به برخی از آنها و تعمیم نتایج آن به سایر موارد می‌توان سیمایی از یک نقد کامل از کتاب هات ارائه کرد:

الف - مطابق مکتب تعارض، علم جدید با دین آشتی‌ناپذیر است؛ از این رو باید فاتحه خدا‌باوری را خواند. البته بعضی از مذهب‌یون از منظری دیگر، به ایده تعارض معتقدند و بر آن هستند که باید علم فعلی را با علم دیگری جای‌گزین کرد.

ب- پیروان مکتب تمایز بر آن هستند که عمده تعارض بین علم جدید و دین ناشی از آن است که

این دو حوزه متمایز، درهم تنیده شده‌اند و در حالی که علم باید به توصیف جهان فیزیکی و چگونگی پیدایش آن بپردازد و دین با مسائلی از قبیل سرشت خداوند و معنای وجود سرورکار داشته باشد، بسیاری از دانشمندان، علم خود را با نظام عقیدتی خویش چون ماده‌گرایی و تحویل‌گرایی آغشته می‌کنند. در واقع، تعارض ادعا شده میان علم و دین تعارض میان دین و این نظام‌های عقیدتی اضافه شده به علم است؛ یعنی بعضی از دانشمندان چیزی را که به عنوان علم معرفی می‌کنند مجموعه‌ای از مفروضات متافیزیکی ثابت نشده می‌باشد که با روش علمی تلفیق شده است.

ج- پیروان مکتب تلاقی به جدایی علم و دین معتقدند اما تفکیک کامل بین آنها را قبول ندارند. آنها می‌پذیرند که علم و دین از لحاظ منطقی و زبانی متمایزند ولی ایمان دارند که در دنیای واقعی نمی‌توان آنها را به سادگی‌ای که رویکرد تمایز فرض می‌کند از هم جدا نمود. از نظر آنها تحولاتی نظیر نیاز ناظر در مکانیک کوانتومی و تنظیم ظریف ثابت‌های طبیعت نه تنها از وجود خالق حکایت دارند بلکه نوید یک پیشرفت و خلاقیت ابدی را می‌دهند. جدایی کامل علم و دین می‌تواند موجب صلح بین آنها باشد اما در واقع، مانع تقابل سازنده میان آنها می‌گردد. در این مکتب، یافته‌ها و بصیرت‌هایی از علم را به کار می‌برند که بصیرت‌های دینی را تأیید کنند. برای مثال، تکامل پذیرفته می‌شود و سپس تلاش می‌گردد خدا را در آن وارد کنند. به نظر آنها، دانش علمی می‌تواند ایمان دینی را وسعت بخشد و در عوض، ایمان دینی شناخت ما را از جهان عمیق‌تر می‌کند؛ یعنی آنچه علم درباره جهان به ما می‌آموزد در برداشت دینی ما مؤثر خواهد بود.

د- مکتب تأیید برآن است که ایده وجود یک جهان عقلانی و قابل فهم، در تفکر یهودی مسیحی ریشه دارد؛ به این معنا که دانشمندان به طور ضمنی با این ایمان کار می‌کنند که جهان فیزیکی، جهانی ساده، زیبا، عقلانی و قابل فهم است و بدون این ایمان دلیلی بر انجام آزمایش‌ها یا نظریه پردازی‌ها نیست. به بیان دیگر، دین آن انگیزه‌ای را که به دانش علمی منتهی می‌شود تأیید می‌کند و از کوشش‌های علمی برای معنادار ساختن جهان، به طور کامل حمایت و حتی آن را تقویت می‌کند. پس دین تأییدکننده اعتمادی است که ضرورتاً زیربنای علم است.

جان اف. هات در نوشته بالا میان رویکردهای تلاقی و تأیید در تردد است و گاهی آنها را تلفیق می‌کند. ضمن این‌که او با اصرار می‌خواهد نشان دهد که یافته‌های علم را می‌توان در مسایل کلامی به کار برد، البته در صورتی که در الهیات به طور مناسب تجدید نظر شود.

کتاب هات دارای اشکالات دیگری نیز می‌باشد، از جمله:

۱- مؤلف فرض می‌کند که جهان از لحاظ ابعاد، متناهی است، در حالی که کیهان‌شناسی معاصر

به این مسئله جواب قطعی نداده است. در واقع، آن چیزی که هم اکنون پذیرفته شده است و با آموزه‌های دینی سازگار است این است که جهان نامتناهی است.

۲- هات در این بحث که «آیا حیات قابل تحویل به شیمی است؟» تمایزی بین حالات نبات و انسان قایل نیست و البته منظور از تحویل را نیز به خوبی مشخص نمی‌کند که آیا منظور قرائت قوی از تحویل‌گرایی است یا قرائت ضعیف. در سیستم‌های پیچیده، پدیده‌های جدیدی ظاهر می‌شوند و علمی که سطح رویین را مطالعه می‌کند شامل مفاهیمی می‌گردد که در سطح زیرین نمودی ندارند، اما طبق قرائت قوی، در سطح رویین، عنصر یا اصلی جدید ظاهر می‌شود.

۳- مشکل عمده کتاب هات دیدگاه‌های کلامی وی است که نه تنها با الهیات اسلامی سازگار نیست بلکه حتی بسیاری از مسیحیان نیز آن را قبول ندارند. وی به الهیات پویشی معتقد است. تأثیر از بزرگان فلسفه و ایتهد را به سادگی می‌توان در آثار او نشان داد. در این جا چند مورد از این دیدگاه‌ها بیان می‌گردد:

الف- او معتقد است که باید در الهیات تجدیدنظر صورت گیرد و این تجدید نظر باید در پرتو بصیرت‌های به دست آمده از علم جدید باشد. از این زاویه به این گفته او بنگرید: «الهیات امروز اگر اساساً بخواهد درباره تشخیص خدا صحبت کند باید به زبانی باشد که با کیهان شناسی علمی معاصر هماهنگ باشد.» (ص ۸۱).

ب- به عقیده هات درک تکامل داروینی مستلزم یک تجدید نظر کامل در الهیات است. این ادعا را می‌توان از این سخن او دریافت: «متأسفانه بسیاری از متألهان هنوز این واقعیت را پذیرا نشده‌اند که ما در دنیای پس از داروین و نه پیش از آن زندگی می‌کنیم؛ یعنی در یک جهان در حال تحول که با آرای دینی ما بسیار متفاوت به نظر می‌رسد. پس الهیات ما اگر بخواهد در فضای عقلانی امروز باقی بماند باید به زبانی تازه و برحسب مفاهیم تکاملی بیان شود. به بیان دیگر، هنگامی که ما در دوره پس از داروین درباره دین می‌اندیشیم نمی‌توانیم به طور دقیق همان تفکراتی را داشته باشیم که آگوستین، ابن سینا، ابن میمون، آکوئیناس، یا اجداد و پدران ما در این باب داشته‌اند؛ از این رو امروز ممکن است نیاز باشد تمام الهیات را به زبان تکاملی بازنویسی کنیم.» (ص ۱۱۶).

هات مطابق الهیات پویشی نکته دیگری را درباره تکامل بیان نموده و آن این است که تکامل رخ می‌دهد چون خداوند بیشتر علاقه مند به خطر پذیری است تا حفظ وضع موجود. او در این باره نوشته است: «احساس دینی خدایی که در آینده رسد و جهان را نوید همواره تازه حیات جدید ملاقات می‌کند از نظر ما مناسب‌ترین چارچوب برای داده‌های تکاملی است.» (ص ۱۲۱).

ج- هات در ایده دانایی و توانایی مطلق خداوند تجدید نظر نموده و صحبت از خدایی می‌کند که ایثارگرانه قدرت گسترده خود را کنار می‌گذارد، همراه با جهان تقلا می‌کند و در معرض شگفت زده شدن قرار دارد. از این رو است که می‌گوید: «خدا برای این که یک جهان متمایز خلق کند، آزادانه اعمال قدرت الهی و حضور گسترده خود را کنار می‌گذارد. به بیان دیگر، خلقت، بیانی از قدرت الهی نیست، بلکه نشانی از تواضع الهی است. خداوند آزادانه متحمل ایثار می‌شود تا چیزی جز واقعیت الهی بتواند به وجود آید. در قلب حیات خداوندی، یک قبض عمدی، یک کاهش جامعیت الهی به ناچیزی و یک کناره‌گیری خود تهی ساز از حضور و قدرت بی‌پایان الهی وجود دارد. این خود تهی سازی است که اجازه می‌دهد چیز دیگری جز خدا، یعنی جهان، به وجود آید».

به عقیده هات خداوند ایثارگرانه از قدرت خود صرف نظر کرده و به جهان خود سازمان‌دهی داده است؛ او می‌نویسد: «هم‌چنین به علت تواضع خداوندی و دل‌بستگی عاشقانه او به تمامیت این چیز دیگر است که جهان از ابتدای وجود خود یک قابلیت درونی برای خود سازمان‌دهی دارد.» (ص ۲۷۲). این کناره‌گیری خداوند به خاطر این است که جا برای خلاقیت تکاملی باز شود؛ چون اراده خداوند بر این است که زیبایی کیهانی حداکثر شود. این عقیده هات مستلزم آن است که خداوند به طور دقیق نداند جهان چگونه شکوفا می‌گردد. از نظر وی، خداوند، حاکمیت مطلق خود را کنار می‌گذارد و در تکامل مشارکت می‌جوید تا طبیعت را نجات دهد. از نظر هات، قدرت خداوند در عرصه اجازه‌دهی متواضعانه به جهان خود سازمان‌دهنده مؤثرتر ظاهر می‌شود تا از طریق اعمال قدرت مستقیم. وی برای تأیید سخن خود می‌نویسد: «جهان قادر به خود سازمان‌دهی، به طور قطع کامل‌تر است و به جهانی تبدیل می‌شود که در مقایسه با جهانی که به صورت منفعل در دستان یک خالق در نظر گرفته می‌شود، هستی قوی‌تری دارد.» (ص ۲۷۴).

به طور خلاصه، از این بخش از گفتار هات می‌توان نتیجه گرفت که وی دیدگاهی ابتدایی، مقید به زمان و انسان‌گونه از خداوند به دست می‌دهد. او از خدایی صحبت می‌کند که همواره همراه با جهان در تلاش است، و این‌گونه شأن خداوند را در سطح یک شیئی فیزیکی تقلیل می‌دهد.

۴- از بدو پیدایش علم جدید، کاوش برای یافتن علل غایی کنار گذاشته شد و در عصر حاضر، بسیاری از دانشمندان معاصر یا منکر هدف‌داری در طبیعت هستند و یا صحبت از آن را در حوزه علوم فیزیکی و زیستی درست نمی‌دانند. هات در مقام توجیه رویکرد این دسته از دانشمندان، این موضع را در پیش می‌گیرد که این مسئله یک راز است و باید هم‌چنان یک راز بماند و حتی دین هم نمی‌تواند این راز را برملا کند. وی در جایی می‌گوید: «تفاوت میان تأمل ما و تمایزگرایان این است که

ما حدس می‌زنیم که حتی دین نتواند درباره هدف کیهانی چیز بسیار زیادی به ما بگوید.» و در جایی دیگر می‌گوید: «حتی دین و الهیات نیز قادر نیستند هدف اشیاء را با چیزی که جوهر و وضوح داشته باشد، توضیح دهند؛ زیرا «دین اصیل همواره یک جنبه بی‌میلی دارد؛ یعنی متمایل به سکوت است. سکوت در دین ضروری است تا حکایت از عدم کفایت تمامی پاسخ‌های ما به سؤالات بزرگ حیات نماید. سکوت دین ما را برحذر می‌دارد که به نحوی واضح و متمایز بگوییم که هدف جهان چه می‌تواند باشد... از این رو، علم در محدود ساختن ما به قلمروی خاص خودمان و بازداشتن ما از پرواز به جاهایی که نمی‌توانیم چیزی درباره آنها بدانیم با عمیق‌ترین عناصر دینی همکاری می‌کند.» (ص ۳۰۴ و ۳۰۵).

نتیجه و توصیه

آنچه گذشت، تنها پیش درآمدی برای گفت‌وگو است نه عین گفت‌وگو. به عبارت دیگر، بیان چهار موضع در علم و دین، در صورتی با ارزش است که به عنوان یک نقطه شروع گفت‌وگو تلقی گردد و اگر هنوز نمی‌توانیم خود را از هرجهت با یکی از چهار راه منطبق سازیم، باید به گفت‌وگو ادامه داد. رویکرد تعارض ممکن است گاه برای یک لحظه قانع کننده به نظر برسد، اما ادامه گفت‌وگو، ممکن است شفافیت تمایزگرایی یا تجارب مبهم تلاقی‌گرایی یا حتی پیشنهادهای تأییدگرایی را پیش روی ما قرار دهد، ولی وحدت بنیادین علم و دین در رویکرد تأیید به چشم می‌خورد. راه چهارم حکایت از آن دارد که علم و دین، اگرچه ممکن است متفاوت باشند، اما سرچشمه و مبدأ مشترک دارند؛ علم و دین از غریزه بنیادی حقیقت‌جویی که در قلب وجود ما قرار دارد، نشئت می‌گیرند.

هات در کتاب خود به روشنی بعضی از مسایل جاری حوزه دین و علم را مطرح و تبیین ساخته و در آن، خطاهای علم‌مداری افراطی را به خوبی توضیح داده است، اگرچه به شکل دیگری به دام علم‌مداری افتاده است. آشنایی با چنین کتابی برای دانشجویان الهیات اسلامی و حوزه‌های علمیه لازم است؛ زیرا با مسایلی که اکنون در محافل علمی و فلسفی غرب در زمینه الهیات مطرح است آشنا می‌شوند و در تبیین و تشریح دیدگاه‌های اسلامی در مورد این موضوعات و نقد دیدگاه‌های انحرافی تلاش کافی به عمل خواهند آورد. در غیر این صورت، با توجه به گسترش ارتباطات جهانی، محیط ما از تأثیر سوء برداشت‌های انحرافی در زمینه الهیات مصون نخواهد بود. البته دانستن آن برای سایر دانش پژوهان مسلمان در صورتی توصیه می‌شود که قبل از مطالعه آن به اندازه کافی با الهیات اسلامی آشنا شوند.

پرسش و پاسخ

در تلاش برای آشناسازی دانش پژوهان مسلمان با پاسخ سؤالات مطرح شده توسط هات، لازم است پاسخ‌های الهیات اسلامی بیان گردد. البته چون پاسخ‌گویی به همه سؤالات در این مقال ممکن نیست تنها به بیان چند پاسخ اکتفا می‌کنیم:

رابطه علم و دین چگونه است؟

بحث رابطه علم و دین بحثی بسیار مفصل و دقیق است. آن‌چه به صورت خلاصه می‌توان بیان کرد این است که: علم دارای معانی گوناگون است و ابتدا باید دید کدام معنای از علم مورد سؤال است. در این‌جا به برخی از معانی آن اشاره می‌شود:

۱- علم به معنای قطع؛ مسلّم است که این معنا مورد بحث نمی‌باشد.

۲- علم به معنای آگاهی قطعی و مطابق با واقع؛ علم به این معنا هرگز با دین تعارض ندارد.

۳- علم به معنای مطلق آگاهی (Knowledge)؛ استعمال کلمه علم در این معنا دارای دو مقصود

است:

الف) استعمال حقیقی و آن وقتی است که صورت ذهنی (علم) با واقع عینی (Object) مطابقت داشته باشد.

ب) استعمال مجازی و آن وقتی است که مراد از علم صرف تصور و تصدیق ذهنی (Subjective) باشد، اعم از آن که با واقع خارجی مطابقت داشته باشد (شبهه علم به معنای دوم) یا نداشته باشد (جهل مرکب).

وجه مشترک همه معانی بالا آن است که در هیچ یک از آنها محدودیت روشی و متدلوژیک

(Methodologic) وجود ندارد.

۴- علم به معنای دانش تجربی (Science)؛ علم در این معنا دارای ویژگی‌های زیر است:

الف) ظنی است و مانند علوم فلسفی و ریاضیات مبتنی بر براهین قطعی نمی‌باشد؛

ب) دارای متد تجربی (Experimental) است؛

ج) مرکب از گزاره‌های صحیح و غیرصحیح است.

آن‌چه بیشتر در بحث رابطه علم و دین مطرح است، ارتباط دین با علوم تجربی است. اگر به

دقت ویژگی‌های علوم تجربی بررسی گردد به خوبی می‌توان فهمید که آیا بین گزاره‌های دینی و

علمی تعارض وجود دارد یا ندارد. داده این دسته از علوم به دو بخش تقسیم پذیرند:

(۱) قوانین علمی؛ این بخش از گزاره‌های علمی تا حدی از قطعیت برخوردار است و تأثیرپذیری کمتری از عوامل ظنی دارد. این قضایا معمولاً با گزاره‌های قطعی دینی هیچ‌گونه برخورد و تعارضی ندارند. البته مقصود ما از دین در این بحث خصوص اسلام است، نه هر دینی؛ زیرا چه بسا بر اثر تحریفات پدید آمده در ادیانی چون مسیحیت تعارضات جدی در این مرحله نیز یافت شود.

(۲) نظریات علمی (Theories)؛ با توجه به این‌که نظریات علمی از قطعیت برخوردار نیست و در موارد بسیاری این نظریات دچار ابطال و دگرگونی می‌شوند، بنابراین نباید انتظار داشت که همیشه نظریات علمی با داده‌های دینی هماهنگ و کاملاً سازگار باشند؛ زیرا لازمه آن این است که دین نیز مانند آرای ظنی و تجربی دانشمندان همواره دست‌خوش تغییر و دگرگونی شود. بنابراین ممکن است برخی از گزاره‌های دینی با برخی از گزاره‌های علمی در زمانی معارض افتد و در زمان دیگری موافق شود. به عنوان نمونه می‌توان دیدگاه قرآن را درباره پیوند بیولوژیک جنین با والدین در نظر گرفت، که تا اواخر قرن نوزدهم مغایر نگرش علمی رایج در زیست‌شناسی بود، ولی در نیمه دوم قرن نوزدهم نظریات مبتنی بر پیوند یک‌سویه فرزند با پدر یا مادر همگی منسوخ گردید و علم جدید نیز با دیدگاه قرآن در این زمینه هم‌سو شد.

از طرف دیگر باید توجه داشت که کاروان علمی بشر هنوز در نیمه راه است و بسیاری از نظریات علمی موجود نیز در آینده دگرگون خواهد شد. طبیعی است در میان این آرا اندیشه‌های صحیح و غیر صحیح بسیاری وجود خواهد داشت؛ بنابراین انتظار هماهنگی کامل دین و علم به معنای دانش تجربی انتظاری نابه‌جا است، اما آنچه مسلم است این است که بین قطعیات دین و علم تعارضی نبوده و نخواهد بود.

رابطه عقل و دین چگونه است؟

عقل نیز در معانی گوناگونی به کار می‌رود و در هر معنا پاسخ ویژه‌ای دارد:

الف) عقل به معنای ره‌آوردهای علمی تجربی بشر؛ اگر عقل به علوم تجربی (reduced) معنا شود در واقع این مطلب به معنای همان رابطه علم و دین است که گذشت.

ب) عقل به معنای خرد جزءنگر راسیونالیستی (Rationalistic) و یا خرد ابزاری (Instrumental Reason)؛ این معنا از خرد در برخی از موارد نه تنها با دین، بلکه با خود عقل به معنای دیگری که خواهد آمد در تعارض می‌افتد، و علت آن، نه وجود نقص در دین، بلکه به خاطر ناقص بودن این عقل است. عقل ابزاری و جزءنگر در محدوده خرد لازم و مفید است اما اصالت

دادن به آن آفت بزرگی است که گریبان‌گیر راسیونالیسم (Rationalism) و عقل‌گرایی افراطی غربی شد. عقل‌گرایی افراطی راسیونالیستی و ابزارری به هیچ روی با ارزش‌ها و فضایل معنوی و امور معنوی و کمال آفرین کاری ندارد و سر آدمی را در آخور مادیت و حیوانیت فرو می‌برد و تنها به نیازهای دنیایی انسان می‌اندیشد، از این‌رو گاه با تعالیم دین در تعارض می‌افتد؛ زیرا در بسیاری از موارد رسیدن به ارزش‌ها و کمالات در گرو فرو نهادن بخشی از تمایلات مادی و حیوانی است.

ج) عقل کل نگر توحیدی؛ چنین خردی نه تنها با دین اندک تعارضی ندارد، بلکه بین دین و عقل به این معنا هرگز جدایی و اصطکاک نیست؛ الدین والعقل توأمان. در اسلام عقل - البته عقل قطعی، نه ظنی - یکی از منابع کشف احکام الهی است. از دیدگاه قرآن یکی از بیماری‌های بزرگ بشریت که او را از دین دور ساخته است عقل‌گریزی است؛ از این رو قرآن در موارد مختلف انسان‌ها را دعوت به تعقل و ژرف‌اندیشی می‌کند؛ زیرا در پرتو قرآن، عظمت، حقانیت و سودمندی تعالیم انبیا کشف و درک می‌شود، تا آن‌جا که در نصوص اسلامی آمده است: «العقل ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان...؛ به واسطه عقل خداوند مورد پرستش قرار می‌گیرد و به حکم آن بهشت به دست می‌آید».

خلقت جهان هدف‌مند است؟

از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که جهان هدف‌دار است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛ ای مردم، پروردگارتان را پرستید کسی که شما و کسانی را که قبل از شما بودند آفرید (که زمینه‌ای شود) تا شاید شما با تقوی شوید» (بقره / ۲۱). و در ادامه می‌فرماید: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً؛ پروردگار شما کسی است که زمین را برای شما گسترده قرار داد و آسمان را بنا کرد» (بقره / ۲۲). «جعل لكم» یعنی خلقت جهان برای انسان است و در حقیقت انسان گل سرسبد جهان هستی است. حال این پرپوش مطرح می‌شود که اگر کل جهان برای بشر است و هدف از آفرینش آنها این است که به انسان خدمت کنند، پس هدف انسان چیست، یا چرا خداوند انسان را آفرید؟ پاسخ این سؤال در آیات متعددی از قرآن به صورت‌های مختلف بیان شده است، از این رو، برای رسیدن به پاسخ نهایی لازم است آیات مختلف را مطرح و در پایان جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نماییم:

۱. در سوره ذاریات هدف خلقت را «عبادت» معرفی نموده و می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ جن و انسان را نیافریدیم مگر برای اینکه عبادت کنند.» (ذاریات/۵۶). پس هدف خلقت

عبادت است، البته به معنای وسیع آن؛ یعنی تسلیم خدا بودن و بندگی او را انجام دادن که نماز و روزه و... مظاهری از آن می‌باشد. خدمت به خلق، دانش‌اندوزی و هر گونه کمال‌جویی و تلاش در راه خدا می‌تواند به نوعی عبادت باشد. مفسرین در ذیل این آیه شریفه از امام صادق علیه السلام حکایت کرده‌اند که خدای بزرگ انسان‌ها را نیافرید مگر برای معرفت. در حقیقت، معرفت مقدمه‌ای برای عبادت است.

۲. در سوره هود می‌فرماید: «إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ؛ مردم همواره در حال اختلاف و کشمکش هستند مگر کسی را که پروردگارت رحم کند و برای همین (پذیرش رحمت) آنها را آفرید!» (هود / ۱۱۹). برخی از این آیه استفاده کرده‌اند که هدف خلقت، «وحدت» است. برخی دیگر از مفسرین گفته‌اند: هدف خلقت، «رحمت» است. البته این دو عبارت منافاتی با هم ندارند، چون در حقیقت «وحدت» جامعه نوعی «رحمت» الهی است. ولی آنچه با سیاق آیه سازگارتر است همان «رحمت» است؛ یعنی خداوند می‌خواهد رحمتش را به مردم برساند و به تعبیر دیگر، خداوند مردم را آفرید تا جلوه‌ای از رحمت او باشند و رحمت او را تجلی دهند.

۳. در برخی دیگر از آیات هدف از خلقت انسان «آزمایش» معرفی می‌شود: «الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛ خداوند مرگ و حیات را آفرید به خاطر این‌که ببیند شما کدام یک نیکوتر عمل می‌کنید.» (مک / ۲). نکته جالب این‌که نمی‌فرماید: «اکثر عملاً»، یعنی چه کسی بیشتر عبادت انجام می‌دهد، بلکه می‌فرماید «أحسن عملاً». البته «عمل بهتر» با «کثرت عمل» منافاتی ندارد.

۴. در آیه ششم سوره انشقاق هدف خلقت انسان را ملاقات پروردگار معرفی می‌کند: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ؛ ای انسان! تو تلاش می‌کنی در راه پروردگارت، آن هم تلاش فراوانی تا این‌که او را ملاقات کنی.»

۵. برخی دیگر از آیات قرآن هدف خلقت را «علم» معرفی کرده‌اند: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ خداوند آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌ها را همانند آنها آفرید و امر را در بین آنها جاری کرد به خاطر این‌که بدانید که خداوند بر همه چیز تواناست» (طلاق / ۱۲). در این آیه می‌فرماید: ما عالم را آفریدیم تا شما به قدرت خدا پی ببرید؛ در حقیقت، علم، معرفت و دانش انسان، هدف خلقت است.

۶. در برخی دیگر از آیات هدف خلقت و به تعبیر بهتر، نهایت، غایت و مقصدی را که انسان به سوی آن در حرکت است «خدا» معرفی می‌کند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ ما از خداییم و به سوی خدا

باز می‌گردیم» (بقره / ۱۵۶).

نتیجه این که: از نظر قرآن کریم، «هدف آفرینش انسان، علم، رحمت، ملاقات، آزمایش، پرستش و بازگشت به سوی خدا می‌باشد. حال باید دید کدام یک از این موارد اصلی و کدام یک فرعی است. مفسرین در این مورد احتمالات متعددی را مطرح کرده‌اند ولی به نظر می‌رسد «ملاقات با خداوند» و «به سوی خدا رفتن» اصل باشد؛ زیرا خود خداوند به عنوان هدف عالی خلقت انسان و هدف نهایی کمال انسان، مطرح است. انسان به سوی او حرکت می‌کند و به عنوان مقدمه‌ای برای این حرکت، به انسان «علم» داده می‌شود و در این مسیر «آزمایش» می‌شود و وقتی در آزمایش‌ها موفق شد و به «پرستش» پروردگار دست یافت «رحمت الهی» بر او نازل می‌شود و به «کمال نهایی» که ملاقات با خدا است خواهد رسید. بنابراین می‌توان گفت که این اهداف در طول هم‌دیگر هستند. به عبارت دیگر، هر کدام مقدمه‌ای برای تحقق دیگری است، و می‌تواند همراه بقیه نیز مطرح بشود و گاهی هر کدام در مراحل، مقدمه یک‌دیگر واقع می‌شود تا انسان به هدف نهایی، یعنی «ملاقات پروردگار»، دست یابد.

علم و خدا چه رابطه‌ایی دارند؟

با وجود پیشرفت‌های علمی، انسان هم‌چنان به دین نیاز دارد؛ چون دین جزء خواسته‌های فطری و عاطفی بشر می‌باشد که با طبیعت انسان عجین شده است. استاد مطهری در این باره می‌گوید: «پدیده‌های اجتماعی در مدتی که باقی هستند حتماً باید با خواسته‌های بشر تطبیق کنند؛ به این معنا که یا خود آن پدیده‌ها خواسته بشر باشند و یا تأمین‌کننده خواسته‌های بشر باشند؛ یعنی یا باید بشر خود آنها را از عمق غریزه و فطرتش بخواهد، یا باید از اموری باشند که حتی اگر انسان از عمق غریزه آنها را نمی‌خواهد و خودشان مطلوب طبیعت و هدف تمایلات بشر نیستند، اما وسیله باشند؛ یعنی وسیله تأمین خواسته‌های اولیه بشر باشند و حاجت‌های او را برآورند... اتفاقاً دین هر دو خاصیت را دارد؛ یعنی هم جزء نهاد بشر است و هم از لحاظ تأمین حوائج و خواسته‌های بشری، مقامی را دارد که جانشین ندارد». (مطهری، ج ۳، ص ۳۸۴). در مورد قسمت اول، قرآن کریم می‌فرماید: «توجه خویش را به سوی دین حق گرا پایدار کن، این فطرت الهی است که همه مردم بر آن آفریده شده‌اند».

بسیاری از دانشمندان معروف جهان به فطری و طبیعی بودن حس دینی نظر داده‌اند، تا جایی که «کوونتایم» حس مذهبی را بُعد چهارم انسان دانسته و می‌گوید: «حس دینی یکی از عناصر اولیه ثابت و طبیعی روح انسانی است. اصلی‌ترین و ماهوی‌ترین قسمت آن با هیچ یک از رویدادهای

دیگر قابل تطبیق نیست بلکه نحوه ادراک فطری و راه عقلی است که یکی از چشمه‌های آن از ژرفای روان ناخود آگاه فوران می‌کند». (مکارم شیرازی، ص ۲۷۴). ضمن این که دین تأمین‌کننده خواسته‌های بشر است و جانشین هم ندارد. استاد مطهری در این مورد می‌گوید: «زمانی خیال می‌کردند اگر تمدن پیشرفت کرد، دیگر جایی برای دین نیست. امروز دیگر معلوم شده که پیشرفت علم و تمدن نیازی را که بشر به دین برای یک زندگی خوب دارد رفع نمی‌کند. بشر هم از لحاظ شخصی احتیاج به دین دارد و هم از لحاظ اجتماعی نیازمند دین است... از تولستوی، حکیم معروف روسی می‌پرسند: ایمان چیست؟ می‌گوید: ایمان همان چیزی است که انسان با آن زندگی می‌کند. سرمایه زندگی است». (مطهری، پیشین، ص ۳۹۸).

استاد مطهری، دین را پشتوانه اخلاق و قانون دانسته و می‌گوید: «رکن اساسی در اجتماعات بشری، اخلاق است و قانون و پشتوانه قانون و اخلاق هم فقط و فقط دین است. آکس کارل می‌گوید: «مغزها خیلی پیش رفته اما افسوس که دل‌ها هنوز ضعیف است. دل را فقط ایمان قوی می‌کند. تمام مفاسد بشریت از این است که مغزها نیرومند شده و دل‌ها ضعیف و ناتوان باقی مانده‌اند.» به راستی تمدن چه می‌کند؟ تمدن برای انسان ابزار می‌سازد؛ ابزارهای خوب. انصافاً ابزارهای خوب اختراع می‌کند اما آدم‌ها چطور؟ چه چیز می‌تواند آدم‌ها را عوض کند؟ چه چیز می‌تواند به آدم‌ها هدف‌های مقدس و عالی بدهد؟ چه چیز است که می‌تواند ارزش‌های بشری را عوض کند؟ انسانیت مساوی است با دین و ایمان و اگر دین و ایمان نباشد انسانیتی نیست». (پیشین، ص ۴۰۱).

منابع و مأخذ:

- ۱- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، تهران، ج ۳، ۱۳۷۲.
- ۲- مکارم شیرازی، ناصر، انگیزه پیدایش مذاهب، انتشارات هدف، قم، ۱۳۶۹.

